

دیوانه حافظ

«صبا به چشم من انداخت خنکی از کوبش»
وگر نه آخر دعوای برنده من بودم



محدثه مطهری

دستمیزاد تورم به دستمزد کارگران!

آنقدر دست‌دست کردین که دیگه کارگرا با پول دستنی گرفتند هم دستشون به دهنشون نمی‌رسه.

مصلحت مذاکره مستقیم

میم غیر آخر، میم آخر

رئیس جمهوری: ایجاد تحول و امید آفرینی در جامعه ضروری است

من در راستای امید آفرینی در خانواده، این ترم مشروط نشدم. توبرای امید آفرینی چیکار کردی؟

توافق از رنگ کردن نزدیک‌تر است!

قبلا خدا از رنگ کردن نزدیک‌تر بود. الان رونمی‌دونم.

قابل انتشار نیست

آقا!!!!!! خانواده نشسته این جا حرف قابل انتشار بنید!

اعتراض به مازوت‌سوزی در اصفهان

گفت تهران؟

+ نه، اصفهان

- آخیش، ترسیم!

موج ششم کرونا فاجعه می‌آفریند

مادیه موج سواری یاد گرفتیم.

عدالت همسر جاده چالوس

حیف کرونا ست؛ وگر نه ما هم می‌اومدیم. دروغ گفتم، پول نداریم!

نیاوردهاند که...



افشار جابری

روزی مراد در بحر مکاشفت غرق بود. ناگهان دید بسیاری از مریدان نیز آن جا هستند. حیران گشت و با خود گفت: مرا در این مساله نکته‌ای باید. پس از بحر مکاشفت بیرون آمد و تمام مریدان را جمع کرد و پرسید: چگونه ره صد ساله را به یک شب رفته‌اید؟ مریدی گفت: یامراد! سوالات لو رفته است. مراد آشفته شد و گفت: جان؟ مرید گفت: یامراد، یکی از مریدان قدیمی شما که با شیوه تدریس و نحوه تکلیف شما آشناست، دوره فشرده‌اش را در قالب ۱۰ سی‌دی می‌فروشد، کافی است عدد یک را به شماره... که مراد فریاد زد: خاموش. وی را نزد من بیاورید. مریدی گفت: یامراد! من پیش از آنکه از جای برخیزم او را می‌آورم (وز بالای عینکش به بقیه نگاه کرد). مریدی دیگر گفت: یامراد! من پیش از آنکه چشم بر هم زنی، وی را می‌آورم. مراد نامید از جایش بلند شد و گفت: خودمان به نزدش می‌رویم و رفت تا به دکانی رسید. مراد گفت: کیستی؟ مرید مذکور گفت: یامراد! فرصت طلبی فرومایه‌ام. مراد گفت: چه می‌کنی؟ مرید گفت: یامراد! نیاز کاذب به جنس خود ایجاد می‌کنم و آن را می‌اندازم. مراد گفت: چگونه؟ مرید گفت: یامراد! آخیش، چقدر پایم در این کفش‌ها راحت است. مراد گفت: به منم بده. مرید گفت: یامراد! این گونه. مراد به شیوه کار پی برد و متوجه ضعف سیستم آموزشی پلاسیده خود شد. سپس در عجیب‌ترین اتفاق ممکن، هیچ کار خاصی نکرد و همان راه قبلی را در پیش گرفت. فوق‌ما وقع.

من یک رؤیا دارم



محمد فارضایی

امروز از سر بیکاری و نداشتن موضوعی خاص، همینجوری به میان مردم رفتیم تا ببینیم هرکس برای تبدیل رؤیاهایش به واقعیت چه راهکاری دارد. با ما همراه باشید:

یک پسر زیگول باهی کلی گوریل طور:

من برای رسیدن به رؤیاهام خیلی سختی می‌کشم. برای این‌که مدام باید غرورمو زیر پا بذارم و به پایام پیام بزنم که کارت بانکیمو شارژ کنه. مثلا الان آیفون ۱۳ اومده ولی پایام هنوز پولشو واریز نکرده، پدرجان حتما باید بهت بگم؟ (روی کاپوت لکسوسش می‌نشیند و سیگار را چاق می‌کند).

یک خانم سرگردان در مرکز خرید:

راهکار من برای رسیدن به رؤیاهام، ازدواج با یک مرد پولدار بود که اتفاقاً انجامش دادم، ولی شوهر بی‌عرضه‌ام بیشتر ثروتشو تو بورس از دست داد و من حالا فقط ماهی‌په‌په‌ای می‌تونم پیام مرکز خرید، داغ دلمو تازه کردید (با گریه‌ای جانسوز وارد یک بوتیک می‌شود).

یک جوان اتوکشیده به اعتماد به نفس بالا:

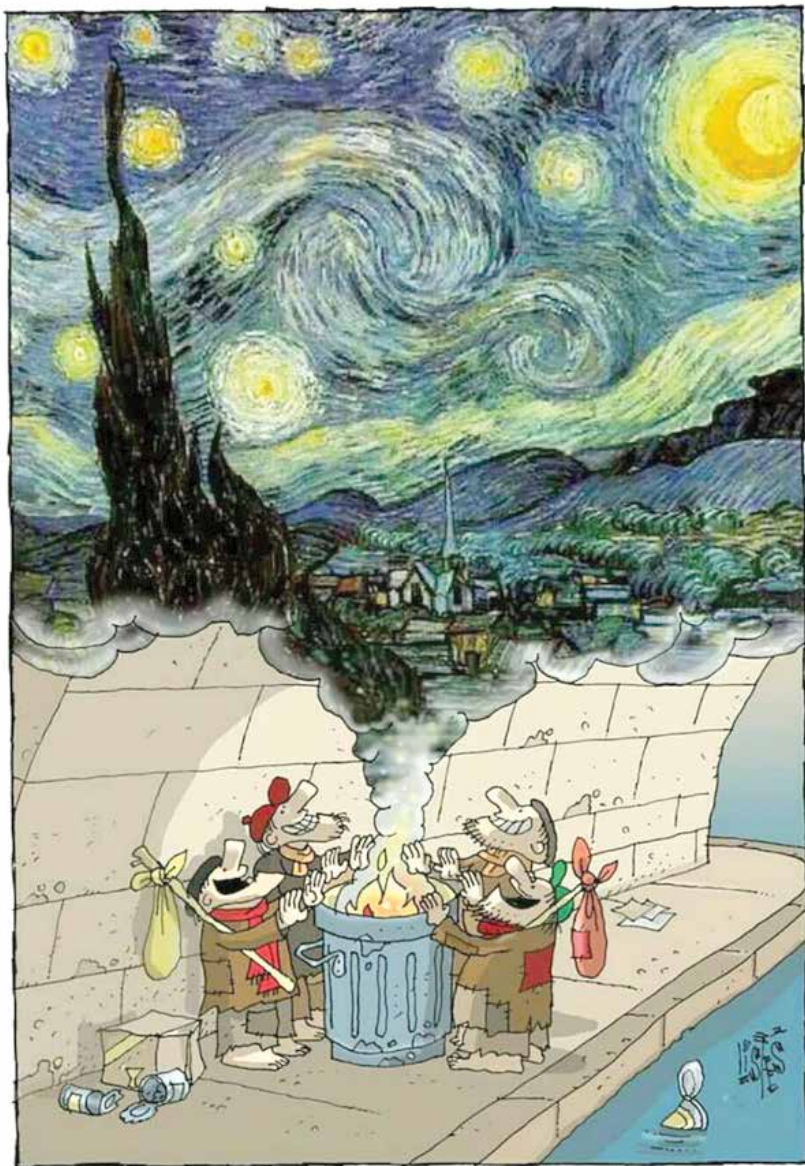
تنها راه رسیدن به رؤیاهات اینه که همین

یک نوجوان با عینک ته‌استکانی:

راه رسیدن من به رؤیاهام، قبولی تو کنکوره. اگه قبول بشم، می‌شم موفق‌ترین فرد جامعه. اتفاقاً جدیداً از یه مؤسسه معتبر، یه پکیج موفقیت در یک ماه خریدم که می‌خوام با کمکش رتبه یک کنکور تجربی بشم (با لبخندی ملیح به افق نگاه می‌کند).

یک دانشجوی بارش بزی:

رؤیای من رفع تبعیض و فقر و ناعدالتی در جهانسه. رؤیای من پایان جنگ و آغاز صلح در دنیاست. رؤیای من برقراری دموکراسی واقعی در کشورهاست و من برای رؤیای خودم با تمام دنیا می‌جنگم و جهان رو تغییر می‌دم (بخش می‌کند و با نگاهی اشک‌آلود به آسمان خیره می‌شود).



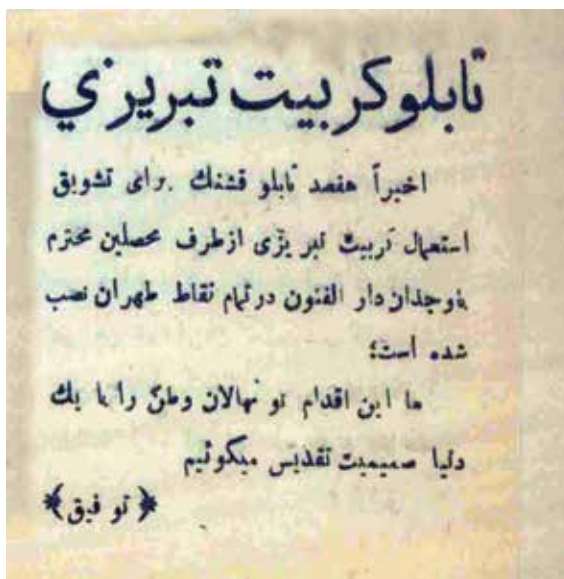
مروری بر مطبوعات طنز ایران

آرزوهای بزرگ



بهزاد توفیق فر

باورتان بشود یا نشود، آرزوهای هر دوره‌ای یکجورهای مثل همان دوره است. یک دوره‌ای آرزوی خیلی‌ها، اعلام شدن کوپن روغن و برنج بود. یک وقتی، آرزو، ورود به دانشگاه بود و یک وقتی هم درآمد اسم دخترخاله و پسرخاله، در قرعه‌کشی ایران‌خودرو و سایپا آرزوی بعضی‌هاست. البته در هر کشوری هم آرزوها متفاوت است. مثلاً اینجا بعضی بچه‌ها آرزو دارند که با توی کفش پدرشان کنند یا چادر مادرشان را سرکنند و در امریکا بچه‌ها دلشان می‌خواهد که قبل از آن آدم مستی که با مسلسل وارد مدرسه شده، شلیک کنند و فیلمش را بگذارند توی تلویزیون! آرزوهای «توفیق» هم که از هفته‌نامه مربوط برداشته شده، آرزوهای آدم‌های تهران آن روز است، بیش از یکسال بعد از به قدرت رسیدن رضایالانی!



کاشکی سوراخ‌های راه آب‌فاضلاب [کاشکی کوچه‌ها از طرف بلدیه [شهرداری] پوشیده می‌شد/ کاشکی از سرعت حرکت اتومبیل‌های آن زمان! در خیابان تنگ جلوگیری می‌شد/ کاشکی از دوختن لحاف‌های کهنه یهودی‌ها که در میان آنها هزاران کهنه خونین کتیف و بدبو هست و در بعضی دکان‌های راسته‌میدان و محله کلیمی‌ها به دهاتی‌های بدبخت می‌فروشدند، جلوگیری می‌شد/ کاشکی در خیابان‌ها یک مستراح عمومی ساخته می‌شد/ کاشکی تعلیم دروس اجباراً در مملکت برقرار می‌شد/ کاشکی منقل و وافور از میان قهوه‌خانه‌ها برداشته می‌شد/ کاشکی صلوات ظهر صدای الله‌اکبر از خانه‌های مسلمانان بلند می‌شد/ کاشکی روزهای جمعه، تعطیل عمومی می‌شد/ کاشکی فروختن دواجات سمی و باروت به اطفال!!!!!!] قذغن

کاشکی اداره صحتیه [بهداشت] از ویزیت دکترها جلوگیری می‌کرد/ کاشکی آب ظرفشویی کلیه پزنده‌ها زودتر تجدید می‌شد/ کاشکی این اطفال بی‌صاحب را که شب‌ها پشت دکان‌ها می‌خواندند، جبراً به دارالیتام می‌بردند/ کاشکی صنعتگران را تشویق می‌کردند/ کاشکی حکم منع اشیای تجملی زودتر اجرا می‌شد(۱)/ کاشکی دوسه کارخانه در ایران تأسیس می‌شد که هم بیکاره‌ها سر کار می‌رفتند و هم جلوگیری از فساد اخلاق می‌شد/ کاشکی ایوبانم توفیق وصول می‌شد. (۱) قانون واردات اشیای تجملی و غیرلازم و آنهایی که تهیه آن در داخله مملکت ممکن است، بعد از مدت‌ها تصویب شد، اما خودش سه خط بود و استثنائاتش، یک کتابچه! بالاخره فرجه دستشویی کاخ شاه و منگوله پرده خانه وزیر و دکمه کت وکیل مجلس را که نمی‌شود وارد نکرد!

فال روز

با سگان گشتن مرا هر شب به روز

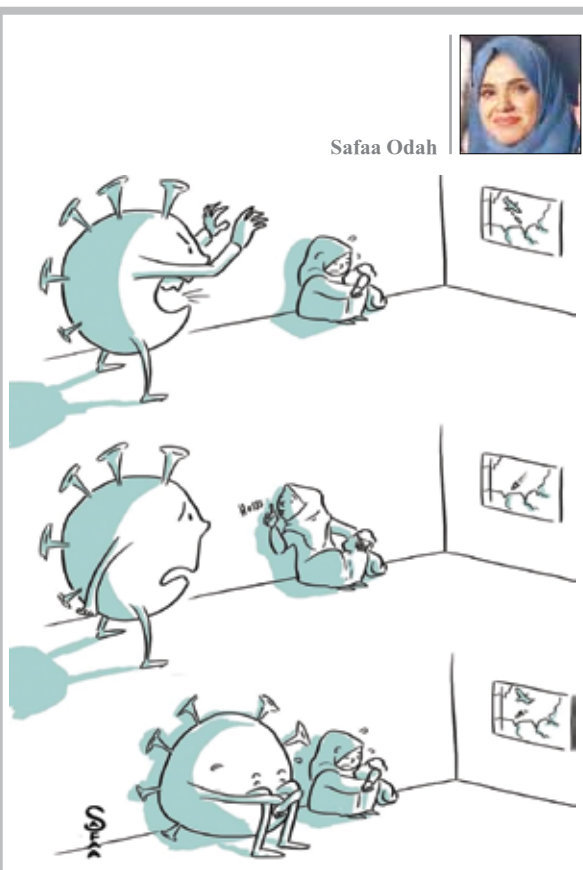
بر سر کویت تماشایی خوش است

ای صاحب سگ!



مرضیه ربیعی

این کوی و بزرز و پارک و خیابانی که برای گشت و گذار با سگ انتخاب کرده‌ای، محل زندگی و رفت‌وآمد انسان‌هاست. در میان آنها نیز طبیعتاً از پیرمرد و پیرزن تا کودکان مشغول کار و بازی هستند. فرهنگ اجتماعی و زندگی در یک جامعه هم نیازمند احترام به همه شهروندان است. چرا فکر می‌کنی از خوش بودن تو بقیه هم باید خوشحال باشند؟ چه‌سای همان حیوان بسته هم اگر زبان آدمیزاد بلد بود، کلی بد و بیراه بارت می‌کرد. برای خرید یک سگ چهل کیلویی، چهل میلیون هزینه کردی و آن را در یک خانه چهل متری کنار خودتان جا داده‌ای، حالا من کاری به جای نامناسب زندگی خودتان و آن حیوان ندارم، ولی لاقلاً با پول خرید آن سگ، خانه‌ات را بزرگتر می‌کردی. صاحب سگ، به خودت بیا! آخر سگ به آن بزرگی، اگر یک وقت بچه بدی شود و بخواهد کمی شیطونی کند (طبیعتاً حیوان است!) زورت نخواهد رسید آن هیبت را بگیری، می‌رود و یکی را آش‌ولاش می‌کند. پارک جای بازی کردن بچه‌هاست، اگر سگ شما می‌خواهد سوار لاکلنگ شده و یا تاب بازی کند، لاقلاً بگذارید سرسره برای کودکان بماند.



سوء، سوء، سوء تغذیه



علیرضا عبیدی

وزارت بهداشت گینه بیسائو امروز طی جلسه‌ای، نسبت به تغذیه نادرست مسئولان گینه بیسائو هشدار جدی داد. سوء تغذیه، از بی‌کلاسی زیاد، گریبان مسئولان گینه بیسائو را نمی‌گیرد، این سوء سوء سوء تغذیه است که دست به گریبان مسئولان گینه بیسائو شده است. جنگل‌خواری، نیزارخواری، نخلستان‌خواری، تپه‌خواری، کوه‌خواری، رشته‌کوه‌خواری، برکه‌خواری، چشمه‌خواری، رودخانه‌خواری، دریاچه‌خواری، دریاخواری، اقیانوس‌خواری، دشت‌خواری، کویرخواری، جلگه‌خواری، فلات‌خواری، پاچه‌خواری، راه‌خواری، جاده‌خواری، اتوبان‌خواری، زمین‌خواری و هواخواری، از جمله موارد ایجاد سوء سوء سوء تغذیه است که جان مسئولان گینه بیسائو را تهدید می‌کند. وزارت بهداشت این کشور، راه‌های پیشگیری از این سوء سوء سوء تغذیه را شستن مداوم دست‌ها با آب و صابون و شریک کردن خودشان در پست‌های مدیریت اعلام کرد. /انتهای خبر



کارت بی محل



زهرا آراسته‌نیا

آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا هوشمند، اعتبارا، ای عزیزا، ملیا من خودم ده تا پروتز کردم و زیبا شدم حال باید در کجا قایم کنم عکس تو را؟! /

راه‌اندازی خط تولید کارت ملی هوشمند - جراید